او روشن ضمیر است

اشو عزیز: چندین سال پیش همسرم عکس شما را دیــد و گفت، "این مردی روشن ضمیر است."گفتم، "تمامشان قلابی هستند و نظــام طبقــاتی هند و فقر آن گــواه هســتند." حــالا من چهــار ســال است که مشرف شده ام و او سالک نیست. چه اتفاقی افتاد؟

آنترریتوراج Antar Rituraj ، همسرت خیلی زود مرا تخشیص داده بود. با دیدن تصویر او گفت، "این مردی روشن ضمیر اســت" و او در همانجا ایستاد. او به خودش زحمت نداد که بفهمد اشراق یعنی چــه. اگر او دریافته بود که شخصی به اشــراق رســیده، بایــد می آمــد، دست کم یــک بــار، تا با من باشــد. ولی به نظر می رسد که او بســیار دانش آلوده است.

تو انتقاد کردی گفتی، "تمامشــان قلابی هســتند" ، و 99.9% حق با تو است ، " و نظــام طبقــاتی هند و فقر آن گــواه هســتند." این نــیـ ز صددرصد درست است. اینک می گویی، " حالا من چهار ســال است که مشــرف شــده ام و او ســالک نیست. چه اتفــاقی افتــاد؟" تو جمله ای گفتی که در وجــودت یــک علامت ســوال شــد. جمله ی او یــک نقطه ی پایانی بود: "این مردی روشن ضمیر است،" و تمام شــد! ولی تو انتقــاد کــردی: "تمامشــان قلابی هســتند و نظــام طبقــاتی هند و فقر آن گــواه هستند."

این در تو یک علامت سوال شد، زیــرا تو جمله ای بســیار بدبینانه و منفی به کار برده بودی. می خواستی بیایی و ببینی که آیــا آن جمله ات در مورد من درست بــوده یــا نبــوده. همــان علامت ســوال تو را به اینجا آورد؛ او ســوالی نداشــته. با بــودن با من، تو دریـ افته ای که یــک دهم درصد امکانش هست که مردی به اشراق برسد و به آگاهی بیدار دست بیابد و او سبب فقر و نظــام طبقــاتی هند نباشــد، بلکه با آن بجنگد و به سبب این جنگ هم در رنج باشد.

تو خــبر نــداری که من چه تعــداد احضــاریه از چه تعــداد دادگــاه دریــافت می کنم... که احساســات مــذهبی شخصــی جریـ حه دار شــده است و من باید به دادگاهی در بنگــال بــروم و یــا به شــمال هند و یــا به هیماچال پرادش بروم! در تمام ایـ ن سی سال، همان مردمی که سعی

داشته ام آنان را بیدار کنم و بگویم شما بی جهت از این نظام طبقاتی رنج می‌برید، برعلیه آن عصیان کنید!
این ها همان مردمی هستند که بارها سعی‌داشته اند مرا به قتل برسانند. آنان جلسات دیدار مرا مختل کرده اند و به من سنگ زده اند و حتی‌سعی کرده اند جلوی حرکت قطار مرا بگیرند. آنان به قطار اجازه ی‌حرکت نمی دادند تا وقتیکه مرا از آن بیرون بیندازند! همان مردم فقیری که شرطی‌شده اند... آنان از شرطی شدگی هایشان رنج می برند و من برعلیه این شرطی شدگی ها می جنگم؛ و آنان می پندارند که من با آنان می جنگم!
من به طرفداری از آنان و علیه شرطی شدگی هایشان مبارزه می کنم، ولی آنان چنان با این شرطی شدگی ها هویت گرفته اند که تقریباً غیرممکن است که آنان را از این تمایز آگاه کرد: که شرطی شدگی های شما، شما نیستید. و هیچکس توسط تولدش یک براهمین نیست.به یاد داستانی قدیمی و زیبا افتادم: یکی از بزرگان اپانیشادی اودالاکUdalak نام دارد.
پدرش او را به یک دانشگاه در جنگل فرستاد: جایی که آموزگاران همگی فرزانگان هستند و مراقبه تعلیم اساسی است. وقتی اودالاک پس از ده دوازده سال به خانه برگشت، پدرش که دانشمندی مشهور و خردمند بود او را دید که می آید و خودش از در عقب منزل فرار کرد.

همسرش پرسید، "چه می کنی؟ پسرت دارد می آید."پدر گفت،" نمی توانم با او روبه رو شوم و بعلاوه نمی توانم به او اجازه بدهم که پای‌مرا لمس کند: به نظر خیلی‌ناجور می آید. او واقعاً یک براهمین شده است. او براهمین شده زیرا براهما را شناخته است." براهما Brahma منبع غایی حیات است. "من فقط به سبب تولدم یک براهمین هستم؛ او آن را کسب کرده است. اگر پای مرا لمس نکند، این عجیب خواهد بود و اگر پای‌مرا لمس بکند، بازهم عجیب خواهد بود. پس بهتر است که من فرار کنم. من تو را تنها نمی گذارم پسرت بازگشته است.
من فقط وقتی‌به خانه برمی گردم که من نیز یک براهمین شده باشم و نه فقط توسط تولدم، بلکه با تجربه ام، با دریافت و تشخیص خودم." هیچکس براهمین زاده نشده است و هیچکس جنگاور زاده نشده و هیچکس یک شودرا sudra یا نجس به دنیا نیامده است .
فقر در این کشور به این دلیل وجود دارد که مذاهب این کشور به فقرا تسلی داده اند، درست همانگونه که به فقرای سایر کشورها

تسلی داده اند. توجیهات آنان شاید متفاوت باشد ولی نتیجه ی نهایی همان تسلی دادن است: فقر شما چیز بدی نیست؛ اگر بتوانید صبورانه این آزمون آتش را بگذرانید، در آخرت میلیون ها بار پاداش خواهید گرفت!

پس وقتی نزد من آمدی، مردی روشن ضمیر را یافتی که با تعاریف تو سازگار نبود. نمی توانی به من بگویی که من مسئول نظام طبقاتی در هند هستم و نمی توانی مرا مسئول فقر در هندوستان بخوانی. باید تعاریف خودت را عوض کنی. سوال تو به یک طلب تبدیل شد و تو یک سالک یا یک زائر شدی‌تا حقیقتی را دریابی که فرد را به بیداری می‌رساند.همسر تو در تاریکی خواهد ماند، در ناهشیاری. اینک این مسئولیت و عشق تو است که همسرت نیز یک سالک شود. فقط دیدن یک عکس و گفتن اینکه این فرد روشن ضمیر است به او کمکی نخواهد کرد. ولی او نوعی حساسیت و نوعی‌هشیاری دارد، هرچقدر هم که اندک. اگر عاشق او هستی، فقط خودت طی طریق نکن؛ به او نیز کمک کن تا وارد طریقت شود. این به بازگشت او کمک می کند. هرگاه عشقی عظیم داشته باشی، می خواهی معشوقت نیز آن سرور و شعف غایی را بشناسد. شاید همسرت باشد و شاید فرزندت باشد و شاید شوهرت باشد که عاشق او باشی. عشق تو فقط یک واژه است... اگر نتوانی یک انگیزش و یک تشنگی برای حقیقت نثار او کنی، چه چیز دیگر می توانی به او ببخشی؟

از همسرت دعوت کن. اگر او توانسته باشد مرا در تصویرم تشخیص دهد، هرامکانی هست که بتواند با نگاه کردن به چشمانم مرا تشخیص دهد. فقط به او حسودی نکن! او عاشق من خواهد شد؛ تو می شوی اولویت شماره ی دو!!